

رویکردهای نظری متفاوت به آسیب‌پذیری جامعه در برابر خطرات طبیعی

مصطفی مهرآیین^۱
سپیده کیانپور^۲

چکیده

تاکنون، در ادبیات مربوط به آسیب‌پذیری جوامع در مقابل خطرات طبیعی، بر سه رویکرد یا پارادایم فکری تأکید شده است. دیدگاه نخست به خطرات طبیعی به عنوان «عمل خداوند» می‌نگرد و آن را یا نشانی از عقوبت خداوند در مقابل گناهان انسان می‌داند، یا نشانی از آزرالزمان، یا فرصتی برای تبلیغ دین و نزدیک کردن مردم به خداوند. با وقوع زلزله لیسبون در پرتغال بود که برای نخستین بار این دیدگاه به پرسش گرفته شد و مفاهیم «طبیعت» و «نیروهای طبیعی» جایگزین مفهوم «فراطبیعت» شدند. این تحول نقطه آغاز رویکرد دوم بود که به خطرات طبیعی به عنوان «عمل طبیعت» می‌نگرد. این رویکرد، به زبان توپین و مونتر، تمام مسئولیت فجایع طبیعی را به فرایندهای جهان ژئوفیزیکی نسبت می‌دهد و ریشه مرگ‌های گسترده و ویرانی حاصل از فجایع را در نیروهای غلیان کرده طبیعت جستجو می‌کند. در این رویکرد، به فجایع طبیعی به عنوان پدیده‌های تصادفی (اتفاقی) نگریسته می‌شود که به لحاظ اخلاقی بی‌خاصیت و بی‌اثرند. این رویدادها رویدادهای اتفاقی‌اند که فراتر از کنترل انسان‌اند. به طور خلاصه، تأکید بر این نکته است که طبیعت تبدیل به یک پدیده منفی و شرور شود. در پاسخ به نقصان‌های این دو رویکرد، رویکرد سوم شکل گرفت که به فرایند تبدیل شدن خطر طبیعی به فاجعه به عنوان «عمل جامعه» نگاه می‌کند. بنا به این رویکرد، «بلا یا رویدادهای اجتماعی‌اند»: آنها ریشه در الگوهای سکونت انسانی، فرایندهای سیاسی - اجتماعی، نظام باورهای حاکم بر جوامع و خطاهای فناورانه دارند. تأثیرات آنها نیز به طور تصادفی در جامعه توزیع نمی‌شود، برعکس پیامدهای این رویدادهای ویرانگر در راستای محورهایی همچون طبقه، نژاد، جنسیت و ... نظم و الگو می‌یابد. در این مقاله، با شرح دقیق مفروضات و منطق درونی هر یک از این رویکردها، می‌کوشیم نشان دهیم برخورد با خطرات طبیعی نیازمند فراتر رفتن از مباحث موجود و دست یافتن به نظریه‌ای است که مسائلی از قبیل کیفیت کالبدی جامعه (اعم از ابعاد سازه‌ای و غیرسازه‌ای آن)، مسئله نظم نهادی جامعه، مسئله مشارکت اجتماعی، مسئله باورهای فرهنگی، مسئله نظم اقتصادی و بالاخره مسئله عدالت را در کانون خود جای دهد.

کلیدواژه‌گان: خطر طبیعی، عمل خداوند، عمل طبیعت، عمل جامعه، رویکرد ترکیبی، آسیب‌پذیری اجتماعی.

۱. هیئت علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور؛ ms.mehraeen@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد جغرافیای روستایی

مقدمه و بیان مسئله

امروزه ما با پژوهش‌ها و تحقیقات متعددی مواجهیم که هر یک به شیوه خاص خود و با درپیش گرفتن استراتژی پژوهشی متمایز خاص خود به بررسی موضوع آسیب‌پذیری جامعه در مقابل خطرات طبیعی پرداخته‌اند. با این - حال، کثرت این تحقیقات هرگز به آن معنا نیست که ما با اغتشاش نظری در خصوص مسئله آسیب‌پذیری جامعه در برابر سوانح مواجهیم. تاکنون، در ادبیات موجود با سه رویکرد نظری کلی در برخورد با مسئله آسیب‌پذیری جامعه در برابر سوانح مواجهیم که البته هر یک از آنها از دسته‌بندی‌های نظری فرعی خاص خود نیز برخوردارند. رویکرد نظری «خطر طبیعی به عنوان عمل خداوند» از نخستین رویکردها در بررسی مسئله نسبت جامعه با خطرات طبیعی است. بنابراین رویکرد، خطر طبیعی یا نشانه‌ای از گناه مردمان یک جامعه است، یا نشانه‌ای است بر وقوع آخرالزمان و یا نشانه‌ای است بر فرصتی که خداوند برای تسکین یافتن قلوب مومنان و تبلیغ دین فراهم آورده است. بنابراین رویکرد، آسیب‌پذیری یک جامعه در مقابل خطرات طبیعی ریشه در نسبت این جوامع با نیروهای ماورای طبیعی دارد و جامعه برای دفع خطر سوانح طبیعی راهی جز اصلاح این رابطه در پیش ندارد. رویکرد «خطر طبیعی به عنوان عمل طبیعت» رویکرد دیگری است که پس از رشد علوم طبیعی در مورد آسیب‌پذیری جامعه در مقابل سوانح طبیعی مطرح شد. بنابراین رویکرد، خطرات طبیعی از قوانین طبیعی خاصی پیروی می‌کنند که شناخت اصول و قوانین و قواعد حاکم بر عمل طبیعت می‌تواند ما را در برابر خطرات آن مصون نگه دارد. رویکرد مهندسی و به دنبال آن نگرش آسیب‌پذیری کالبدی با تمامی زیرمجموعه‌های آن حاصل این رویکرد نظری است و بالاخره رویکرد «خطر طبیعی به عنوان عمل جامعه» آخرین رویکرد در بررسی رابطه میان جامعه با سوانح است که اگرچه وقوع سوانح طبیعی را خارج از دسترس جامعه و یک امر بیرونی می‌داند، تبدیل این حوادث به فجایع اجتماعی را حاصل عمل جامعه می‌داند و سعی در رفع مشکلات جامعه از این منظر دارد. رویکرد کارکردگرا دورکیمی، رویکرد نابرابری اجتماعی مارکس، و رویکرد نظام معانی وبر، همگی، ریشه در همین بینش دارند. در ادامه به تشریح اصول و مبانی هر یک از این رویکردها خواهیم پرداخت و در آخر با استخراج فرضیه‌های نهفته در دل هر یک از این رویکردها نشان خواهیم داد که این نظریه‌ها چگونه می‌توانند در بررسی تجربی آسیب‌پذیری جامعه در برابر سوانح به کار آیند.

خطرات طبیعی به عنوان «عمل خداوند»

گری استرن در مقدمه کتاب جذاب خود با عنوان «آیا خداوند می‌تواند مداخله کند؟ مذهب چگونه بلایای طبیعی را توضیح می‌دهد» به طرح این نکته می‌پردازد که یکی از مهم‌ترین پرسش‌های متداول پس از وقوع بلایای طبیعی در جوامع انسانی این است که «خداوند کجا بود؟». او معتقد است طرح این پرسش اجتناب‌ناپذیر است. به اعتقاد استرن، طی تاریخ هر وقت انسان با بلایای طبیعی روبه‌رو شده نقش خداوند و نیروهای آسمانی در وقوع آن را به بحث گذاشته است. هر چقدر رنج انسان‌ها در این وقایع بیشتر بوده است، تعداد بیشتری از آدمیان خداوند را فریاد زده‌اند: گاه برای درخواست قدرت و توانایی، گاه از روی خشم. او می‌نویسد: «برای قرن‌ها، یا دقیق‌تر بگوییم هزاره‌ها، به خداوند به عنوان عامل اعمال و انتقال خشونت بر زمین نگریسته شده است. همواره این باور درباره خداوند وجود داشته که او خواست و اراده خود را از طریق زلزله یا سیل یا ارسال ارتش‌ها (البته اینکه کدام ارتش، ارتش خداوند است، موضوعی مورد بحث است) به زمین منتقل می‌کند. او این کار را برای تنبیه گناهکاران و یا فرستادن یک پیام به انسان انجام می‌دهد. پیام دریافت شده البته همیشه یکسان است: راه خود را تغییر

دهید^۱». به اعتقاد استرن، این شیوه تحلیل پس از دوران روشنگری از فروغ گذشته خود برخوردار نیست، به هر روی، هنوز بخش زیادی از پیروان مذاهب مختلف به آن باور دارند. او معتقد است «دینداران همواره به هنگام کشته شدن مردم بی‌گناه و دیدن صحنه‌های رنج آنها این پرسش را مطرح می‌سازند که «خداوند کجاست؟» آنها حتی اگر باور نداشته باشند که خداوند مسئول این حوادث طبیعی است و آگاهانه به انجام این کار نپرداخته است، از خود می‌پرسند که چرا خداوند مانع از وقوع این حوادث نشده است؟ اگر خداوند قدرتمند است، قدرت او نمی‌تواند مانع از وقوع زلزله شود و سونامی را آرام کند؟ اگر او می‌تواند، پس چرا این کار را انجام نمی‌دهد؟» (stern, 2007: 2).

چنانکه استرن نشان داد، تبیین‌های مذهبی در خصوص وقوع بلایای طبیعی به طور عمده مبتنی بر ایده «بلایا به مثابه عمل خداوند» اند. به هر روی، این تبیین‌ها از دو منظر با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند: نخست از منظر نوع تفسیر مذهبی آنها از بلایای طبیعی و دوم از منظر جایگاه دو مفهوم «شانس» و «عاملیت انسانی» در این گفتمان‌ها (2: Stallings, 2006). از آغاز تاریخ ثبت شده انسانی، مردم بر این باور بودند که اتفاق‌های عظیم و بزرگ در مقیاس یک آتشفشان قدرتمند، در مقیاس یک زلزله ترسناک، یا در مقیاس یک طوفان بزرگ، تنها می‌تواند توسط خدایان انجام شود. در عمده متون مذهبی، از متون یهودیان گرفته تا متن قرآن، ما با تصویر خدایی انتقام‌جو یا منتقم روبرو هستیم که به شکلی قدرتمند و مستقیم خشم و غضب خود را به سوی زمین روانه می‌سازد تا فرزندان نافرمان و سرکش خود را کنترل کند (2: Stallings, 2006). به عنوان مثال یوسف ابو اسنابیا، امام مسجدالاقصی، در تفسیر ویرانی‌های ناشی از طوفان کاترینا چنین سخن می‌گوید: «و بعد کاترینا اتفاق افتاد و رئیس جمهور امریکا بهت‌زده، شکست خورده و ناتوان شد ... اکنون پرسشی که می‌توان در اینجا مطرح ساخت این است که آیا ایالات متحده قادر است خواست و اراده خداوند را متوقف سازد (Marcus and cook, 2005).

اندیشه مسیحی مدرن، البته، به خداوند بیشتر به عنوان یک چهره نیکخواه و خیراندیش با رفتارهای پدرا نه می‌نگرد تا شخصیتی خشمگین. به هر روی، از منظر این دریافت از خداوند نیز این پرسش کلیدی در مقابل مسیحیت معاصر مطرح شده است که: اگر خداوند چهره‌های خوب و مسئولیت‌پذیر است، آنگاه چرا اجازه می‌دهد پدیده‌های وحشتناکی همچون بلایای طبیعی بزرگ به وقوع بپیوندند؟» (3: Stallings, 2006). به اعتقاد استالینگر تاکنون در مقابل این پرسش سه پاسخ مطرح شده است:

۱. بلایا به عنوان پاسخی به گناه؛
۲. بلایا به عنوان نشانه‌هایی از فرارسیدن آخرالزمان؛
۳. علت بلایا نامشخص است اما آنها فرصتی برای موعظه و تبلیغ مسیحیت‌اند (Stallings, 2006: 3).

الف: خطرات طبیعی به عنوان پیامد گناه

گزاره اصلی که بنیان این تفسیر را شکل می‌دهد، عبارت است از این ایده که خداوند به خلق یک تعادل ظریف و دقیق در کل عالم می‌پردازد که گناهان انسان این نظم را واژگون و مختل ساخته است. بلایا فقط عذاب و مجازاتی برای عدم اطاعت انسان نیستند؛ آنها همچنین مکانیسمی برای تثبیت دوباره تعادل در عالم‌اند. در عمل، منطق علی این تبیین صورت «پرکردن جاهای خالی» را به خود می‌گیرد: هر آنچه که مدعیان این ایده با آن

مخالفت دارند به عنوان گناه و علت خشم خداوند مطرح می‌شود (3: Stallings, 2006). به عنوان مثال، نانسی سیمز بلایای طبیعی را در پیوند با بی‌بندوباری عمومی جامعه امریکا قرار می‌دهد و وقوع حادثه‌ای همچون یازده سپتامبر را نشانی از این ماجرا می‌داند که «دستان خداوند در پی تنبیه» امریکاست. او از یک امریکای در حال نابود شدن سخن می‌گوید که «زمانی به خداوند به عنوان منبع امید خود برای سلامتی، ثروت، خوشحالی و آسایش نگاه می‌کرد». او معتقد است که امریکا از کتاب مقدس فاصله گرفته است. «امریکا دیگر نور دیده خداوند نیست» (4: Stallings, 2006).

ب: خطرات طبیعی به عنوان نشانه وقوع آخرالزمان

برخی دیگر از نویسندگان مذهبی، شاید بنا به این عبارت از انجیل لوقا، به سلسله بلایای طبیعی در جهان به عنوان نشانه‌ای از نزدیکی آخرالزمان نگاه کرده‌اند: «بنابراین، زمانی که این حوادث به وجود می‌آیند، شما می‌دانید که پادشاهی خداوند نزدیک است. زلزله‌های بزرگ رخ خواهد داد، در جاهای مختلف بیماری‌های مسری و قحطی خواهد آمد، ترس، وحشت و نشانه‌های بزرگ دیگر از ملکوت خواهد آمد». در واقع، برخی بنیادگرایان مذهبی به گونه‌ای به تفسیر انجیل می‌پردازند که گویا در آن به نشانه‌های آخرالزمان اشاره شده است. به اعتقاد ریگن می‌توان نشانه‌های مربوط به آخرالزمان که برخی مفسران دینی به آنها اشاره می‌کنند را در شش دسته جای داد: نشانه‌هایی که از طبیعت برمی‌آیند، نشانه‌هایی که از جامعه برمی‌آیند، نشانه‌هایی که از حیات معنوی برمی‌آیند، نشانه‌هایی که از جهان سیاست برمی‌آیند، نشانه‌هایی که از فناوری برمی‌آیند و نشانه‌هایی که از اسرائیل برمی‌آیند (Reagan, 2005). بلایای طبیعی در دسته نخست جای می‌گیرند. آنها نشانه‌هایی‌اند که طبیعت برای اعلام آخرالزمان در اختیار ما قرار می‌دهد. بنابراین، بلایای طبیعی بیش از آنکه موضوع ترس باشند و با ما سخن از عقوبت گناه بگویند، نشانه‌ای از بازگشت و پادشاهی آینده مسیح‌اند (Stallings and Reagan, 2005).

ج: خطرات طبیعی به عنوان فرصتی برای تبلیغ دینی

سومین تفسیر مذهبی در خصوص بلایای طبیعی در مقابل این پرسش که چرا خداوند اجازه می‌دهد این اتفاقات وحشتناک به وقوع بپیوندند، پاسخی ساده ارائه می‌کند: «ما نمی‌دانیم». گفته می‌شود وقوع بلایا بخشی از یک طرح بزرگ است که برای ما انسان‌ها ناشناخته است. نکته مهم در وقوع بلایا آن است که این حوادث «لحظات عبرت و آموختن» را در مقابل ما قرار می‌دهد، یعنی لحظاتی برای تبلیغ انجیل و مسیحیت در میان قربانیان این بلایا (Stallings, 1986). مهم‌ترین هدف وقوع بلایا تسکین دادن و تلطیف قلوب مومنان و توجه دادن آنها به ضرورت رحمت الهی و مسئولیت آنها در مقابل خداوند است (7: Stallings, 2006). به عنوان مثال، جری فول ول می‌نویسد: «معنای دینی بلایای طبیعی چیست که به تازگی در سراسر جهان رخ داده است؟ پاسخ درست این است: من نمی‌دانم ... من فقط می‌دانم که هنگام وقوع این تراژدی‌های عظیم قلب انسان‌ها «لطیف و مهربان» می‌شود.

د: مؤلفه‌های مسئله آفرین در این رویکرد

به طور کلی دو نکته برجسته و مشهود در تفاسیر مذهبی از بلایا چنین‌اند:

نخست؛ این تفاسیر بیشتر از تفسیرگر با ما سخن می‌گویند تا از بلایا و حوادث. به ویژه در رویکردی که به بلایا به عنوان مجازات گناه نگاه می‌کند یک پیوند علی میان وقوع بلایا با هر شرایط پیشینی، رفتار یا اندیشه‌ای دیده می‌شود که مفسر از قبل آنها را به عنوان «امور ناخوشایند و نامطلوب» می‌شناسد.

دوم؛ آنکه این تفاسیر مذهبی از بلایا مقدم بر حوادثی مطرح شده‌اند که در پی تبیین آن وقایع‌اند و هیچ نکته جدیدی در خصوص عواقب، پیامدها و نتایج این حوادث پس از وقوع آنها مطرح نمی‌کنند. اصولاً از نگاه ادیان، چه مسیحیت و چه دیگر ادیان، هیچ چیز جدیدی در این جهان وجود ندارد. به عنوان مثال، بیش از دو قرن و نیم پیش «جان ولسی» درباره زلزله به عنوان قضاوت حقیقی خداوند درباره جهان چنین موعظه می‌کند: «من می‌خواهم به شما نشان دهم که زلزله‌ها حاصل عمل خداوندند و تنها او می‌تواند این ویرانی را بر زمین ایجاد کند. اکنون، این نکته که خداوند خود عامل وقوع زلزله‌هاست و گناه نیز علت اخلاقی وقوع آنهاست را هیچ انسانی که به متن مقدس باور داشته باشد نمی‌تواند انکار کند (Wesley, 1730).

این شیوه فکر کردن، همچنین، منجر به «پذیرش تقدیرگرایانه بلایا» به عنوان عمل خداوند شده است که در مقابل آن هیچ کاری نمی‌توان کرد. به زبان کیث اسمیت، مفهوم «عمل خداوند» را می‌توان چنین توضیح داد: «نشانه تقدیرگرایی را می‌توان در آنجا دید که افراد احساس می‌کنند هیچ مسئولیت شخصی برای واکنش نشان دادن در مقابل خطرات طبیعی را ندارند و آرزو می‌کنند که هیچ هزینه‌ای برای کاهش ریسک پرداخت نکنند (Smith, 1996: 70). شیوه دیگر تفسیر ایده «بلایای طبیعی به مثابه عمل خداوند» را می‌توان در این تفسیر دانست: روشی برای فرار کردن از مسئولیت. کای اریکسون با اشاره به حادثه شکست سد مربوط به معدن زغال سنگ در ویرجینیای غربی در ۲۶ فوریه ۱۹۷۲ که منجر به کشته شدن ۱۲۵ نفر شد، می‌نویسد: «بلافاصله پس از آنکه دیوار سیاه آب و اشغال‌های همراه با آن به سمت پایین نهر بوفالو جاری شد، وکلای شرکت زغال سنگ شروع به طرح این ایده کردند که این سیل و فاجعه چیزی جز «عمل خداوند» نیست. هنگامی که از آنها پرسیده شد منظورشان چیست، سخنگوی آنها با مهربانی توضیح داد که «سد قادر به نگه داشتن آبی نبود که خداوند در آن جاری شده بود». به هر حال، حتی اگر مردم ساکن در دیگر مناطق بتوانند مبتنی بر خرد الهیاتی به این پدیده نگاه کنند، ساکنان بوفالو این سخنان را نوعی توهین و کفرگویی می‌دانستند. آنها معتقد بودند نمی‌توان با بی‌خیالی و بی‌قیدی خداوند را برای کارهای نادرست و ناقص انسان سرزنش کرد ... آنها همچنین بر این باور بودند که در این توهین و کلای معدن میزانی از بی‌تفاوتی و مسئولیت‌ناپذیری دیده می‌شود» (Erikson, 1989: 19).

بنا به آنچه استینبرگ نشان می‌دهد، افرادی که مناصب قدرت را به دست دارند- از سیاستمداران محلی گرفته و تجار بزرگ تا مقام‌های دولتی و نمایندگان فدرال و مقامات منصوب شده- از عبارتهایی همچون «عمل خداوند»، «نیروهای طبیعت» و «رویدادهای عجیب و غریب» برای دور کردن خود و سازمان‌هایشان از اتهام و مسئولیت همدستی و مشارکت در ساختن مسکن در مکان‌های پرخطر و یا صدور اجازه ساخت در این مکان‌ها، استفاده می‌کنند. به کار گرفتن این عبارتها به روشنی باعث می‌شود که وقوع این حوادث به نیروهای بیرون از کنترل انسان نسبت داده شود و به هنگام وقوع آنها دیگر انسان‌ها مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند» (Martinet, 2009: 9).

خطرات طبیعی به عنوان عمل «طبیعت»

اگرچه هنوز افرادی وجود دارند که به بلایا به عنوان عمل خداوند می‌نگرند، بیشتر پژوهشگران این حوزه و نهادهای مسئول در مدیریت بحران دیگر چنین بینشی را دنبال نمی‌کنند. همانگونه که کوارنتلی اشاره می‌کند، طی زمان مفهوم «طبیعت» به نحو فزاینده‌ای به جای «نیروهای فرا طبیعی» نشسته است و اصطلاح «بلایای طبیعی» بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد (Quarantelli, 1987: 8). راسل داینس معتقد است این تحول پس از وقوع زلزله لیسبون در سال ۱۷۵۵ در پرتغال به وجود آمد که او آن را «نخستین فاجعه شهری مدرن» می‌نامد (Dynes, 1997: 24). راسل داینس می‌نویسد: «تا پیش از زلزله لیسبون، به طور سنتی به زلزله به عنوان ابزاری شگرف در رابطه میان خداوند و انسان نگریسته می‌شد. به ویژه، بیشتر به این حوادث به عنوان نشانه‌ای از اختلال رابطه میان دو قلمرو زمین و آسمان نگریسته می‌شد. به زلزله لیسبون باید به عنوان یک نقطه عطف در تاریخ انسانی نگاه کرد که توجه به این حوادث به عنوان رویدادهای فیزیکی ناشی از نیروهای فراطبیعی را به سمت نگاهی عادی، یا حتی سکولار و علیت یا به شبه علمی تغییر داد» (Dynes, 1997: 2).

پارادایم غالب در برخورد با بلایا یعنی «پارادایم خطر^۱» و دانش مهندسی و علمی و فناورانه برآمده از آن مهم‌ترین دستاورد این شیوه نگاه به خطرهای طبیعی است که سال‌های طولانی توسط بیشتر پژوهشگران (و البته نه همه پژوهشگران) این حوزه مورد استفاده قرار گرفته است. در ادامه می‌کشیم منطق درونی این شیوه مفهوم-پردازی از خطر، دریافت این رویکرد از مفاهیمی همچون طبیعت، شانس، تصادف، امکان، احتمال، زمان، علم، فناوری، مردم، جامعه و آسیب‌پذیری و پیشنهادهای عملی آن برای کم کردن میزان آسیب‌پذیری جامعه در مقابل خطرات طبیعی را به روشنی بررسی کنیم و نشان دهیم مهم‌ترین مشکلات این رویکرد در برخورد با مسئله خطرات طبیعی چیست که لزوم فراتر رفتن از آن را ضروری می‌سازد.

الف: رویکرد مهندسی یا رویکرد غالب به خطرات طبیعی

نگاه رویکرد غالب به طبیعت، احتمال و زمان چگونه است؟

پارادایم غالب به طبیعت به عنوان مهم‌ترین عامل وقوع فجایع نگاه می‌کند. با اینکه ممکن است این نکته بدیهی و روشن به نظر آید، در این پارادایم با تفسیرهای قوی‌تر و کامل‌تری از این نوع مواجهیم. توبین و مونتز در این باره می‌نویسند: «دیدگاه سنتی «خطرهای طبیعی» تمامی مسئولیت فجایع را به فرایندهای جهان ژئوفیزیکی نسبت می‌دهد. این رویکرد ریشه مرگ‌های گسترده و ویرانی حاصل از فجایع را در نیروهای غلیان کرده طبیعت جستجو می‌کند. در این رویکرد به قربانیان بلایا به عنوان انسان‌های بد شانس نگریسته می‌شود که قادر به انجام هیچ واکنشی در مقابل فرایندهای طبیعی نیستند. بنابراین، به جهان فیزیکی (طبیعت) به عنوان یک نیروی بیرونی و جدای از نیروهای انسانی نگریسته می‌شود که بر انسان غلبه می‌یابد» (Tobin and montz, 1997: 8). پارادایم غالب به فجایع به عنوان نتیجه دخالت و تجاوز طبیعت به جامعه انسانی می‌نگرد که به هنگام وقوع آن جامعه از کمترین امکان برای تغییر شرایط و موقعیت برخوردار است. بنابراین، بنا به پارادایم غالب، طبیعت علت، شرایط و عامل به حرکت درآورنده نیروهایی است که آسیب می‌زنند، ویران می‌کنند و می‌کشند. طبیعت شایسته سرزنش است (Fordham and et al, 2010: 5). هیووت می‌نویسد: «به نظر می‌رسد تحولات مفهومی در

حوزه «ارزیابی ریسک» باعث از بین رفتن رویکرد غیرقابل قبول قدیمی «جبرگرایی محیطی» در خصوص علت وقوع بلایا شده است، با این حال هنوز هم جهت‌گیری تبیین یا علیت‌یابی نظریه‌ها در خصوص وقوع بلایا از سمت محیط فیزیکی به سوی تأثیرات اجتماعی آنهاست» (Hewitt, 1983: 5).

در این رویکرد به بلایا یا تأثیرات مخرب طبیعت به عنوان پدیده‌هایی نگریسته می‌شود که بیرون از فرایند تاریخ انسانی رخ می‌دهند و بیانگر یک «گسست» یا «شکستگی» در جریان «طبیعی» زمان می‌باشند. در مقابل شیوه معمولی که ما از آن طریق به روابط عادی زندگی خود می‌نگریم، بلایا یک «دیگری» یا «بیگانه» اند که در نهایت در چشم ما به عنوان اموری «پیش‌بینی نشده» و «نامعمول» بازنمایی می‌شوند (Fordham and et al, 2010: 5). هیووت در این باره می‌نویسد: «غالباً زبان، گفتمان شاخص مناسبی برای دستیابی به مفروضات بنیادی آن گفتمان است. در پژوهش‌های مربوط به گفتمان «خطر» به خوبی می‌توان دید که چگونه زبان سعی در حفظ ایده بیگانه بودن یا منفک بودن این حوادث با ما دارد و می‌کوشد این رویدادها و مشکلات را از بقیه روابط انسان محیط و زندگی اجتماعی جدا سازد. این نکته را به خوبی می‌توان در استفاده مکرر از واژگانی که پیشوند «un» دارند، مشاهده کرد: بلایا پدیده‌هایی‌اند «غیرقابل مدیریت»، «نامنتظره»^۱ و «بی‌مانند»^۲. بلایا ریشه در رویدادها و فرایندهای طبیعی دارند که بسیار «ناپایدار و نامتعیین»^۳ اند. گفته می‌شود «بی‌اطلاعی» یا «بی‌خبری»^۴ و «آماده نبودن»^۵ شاخص شرایط قربانیان به هنگام وقوع بلایا است. حتی اگر استفاده معمول از واژه «حادثه»^۶ می‌تواند این ایده که بلایا نوعی «انفصال» یا «گسست» در زمان و مکان‌اند را به خوبی نشان دهد، در امریکای شمالی مقامات شمالی از حسن تعبیر «حوادث برنامه‌ریزی نشده»^۷ برای بلایا استفاده می‌کنند» (Hewitt, 1983: 10).

به باور استینبرگ، پذیرش دیدگاه‌های پارادایم غالب خطر تلویحاً به آن معناست که ما قادر به کار خاصی برای جلوگیری از وقوع فجایع نیستیم (Steinberg, 2000). هیووت معتقد است حتی واژه «فاجعه»^۸ متضمن یک گسست یا انفصال از رویدادها و روندهای عادی و معمول زندگی است (Hewitt, 1983: 10). هنگامی که به جمع کردن مجروحان، مرده‌ها و اشیاء می‌پردازیم تا دوباره به زندگی ادامه دهیم، زمان متوقف می‌شود. بنابراین، بازیابی پس از وقوع بلایا یعنی بازگشتن به زمان معمول، بازگشتن به نظم عادی و فراهم آوردن ثبات اجتماعی و کارکردی ساختن جامعه (Fordham and et al, 2010: 5).

نگاه رویکرد غالب به علم و فناوری چگونه است؟

اگر ما اسیر طبیعت و حوادث نامنتظره‌ایم، چگونه می‌توانیم از ثبات نظام‌های اجتماعی و حیات کارکردی آنها دفاع کنیم؟ چگونه باید به مدیریت این رویدادهای به ظاهر غیرقابل مدیریت بپردازیم تا مانع از تأثیرات گسست‌آفرین

1. Unmanaged
2. Unexpected
3. Unprecedented
4. Uncertain
5. Unawareness
6. Unreadiness
7. Event
8. Unscheduled Events
9. Disaster

آنها بر زمان خودمان شویم؟ پارادایم غالب به «علم» و «فناوری» به عنوان مهم‌ترین ابزارهای موجود برای روبه‌رو شدن با بلایا نگاه می‌کند. برای مدیریت پیش‌بینی ناپذیری زلزله می‌توان با قرار دادن دستگاه کنترل لرزه‌ای در جای جای کره زمین امیدوار بود که با پی بردن به پیش‌لرزه‌های کوچک به پیش‌بینی زمین‌لرزه اصلی پرداخت. بعد از سونامی اقیانوس هند در سال ۲۰۰۴، عمده کشورهای جهان در یک حرکت جمعی کوشیدند با قراردادن سیستم شناسایی امواج در دریاها و اقیانوس‌ها به پیش‌بینی سونامی بپردازند.

به طور کلی، پارادایم غالب خطر راه‌حل مهندسی را برای بسیاری از خطرهای، حتی خطرهایی که ریشه در طبیعت ندارند و حاصل دست انسان‌اند، توصیه و تجویز می‌کند. روشن است که تأکید بر مدیریت علمی یا فناورانه راه‌حل مرجح پارادایم غالب است. به عنوان مثال، پس از حوادث یازده سپتامبر، تمام تلاش‌ها معطوف به تقویت ساختمان‌ها از طریق استفاده از آخرین موفقیت‌ها و دستاوردها در تحقیقات مربوط به «انفجار»‌ها شد. مبالغ مالی بسیار به سمت «سفت و سخت‌سازی» ساختمان‌ها هدایت شد، در حالی که کمترین منابع مالی به پژوهش در خصوص مسئله تخلیه ساختمان‌ها به هنگام وقوع بلایا، به‌ویژه در مورد معلولین، سالمندان، زنان، و کودکان، اختصاص نیافت. به همین نحو، پس از وقوع طوفان کاترینا، حجم عظیمی از منابع مالی به سمت بازسازی سدها و سیستم‌های عظیم سیل‌بند هدایت شد (Fordham and et al., 2010: 6-7).

بنا بر منطق زبان مهندسی، پدیده طبیعی زلزله و فاجعه اجتماعی زلزله، هر دو، به مجموعه‌ای از اعداد و ارقام فروکاسته می‌شوند. در اینجا زلزله پدیده‌ای از جنس تغییر در محاسبات است که اگر بتوان محاسبات مربوط به محیط زندگی انسان را با آن هم‌تراز کرد، می‌توان مانع از شکل‌گیری فاجعه زلزله شد. زلزله پدیده‌ای است از جنس برخورد نیروهای آزادشده از درون زمین با سازه‌های ساخته شده توسط انسان، اعم از خانه، پل، سد و غیره است که می‌توان با شناخت و محاسبه میزان نیروی نهفته در آن و ساختن سازه‌های مقاوم در مقابل این نیرو به کنترل آن پرداخت. نتیجه نهایی بینش و زبان مهندسی، ساختن سازه‌های بتنی، سیمانی و فلزی قوی است. هدف دانش مهندسی، قوی ساختن سازه‌هایی است که به دست انسان ساخته می‌شود. بنا به دریافت این دانش از فاجعه زلزله، فاجعه زلزله حاصل وجود سازه‌های ضعیفی است که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند و به فعالیت اجتماعی مشغول‌اند. این رویکرد چندان دربرند این نکته نیست که هرگونه تلاش عملی برای انتقال دانش و زبان مهندسی به درون سازه‌های مسکونی و غیرمسکونی باید از طریق ذهن جامعه، فرهنگ جامعه و بینادذهنیت^۱ اجتماعی صورت گیرد. فارغ از مسئله امکان یا فقدان امکان عملی‌شدن ادعاهای متفاوت دانش مهندسی در خصوص ساختن سازه‌های مقاوم در مقابل زلزله یا دیگر ادعاهای این دانش در خصوص مهار و کنترل پدیده زلزله، دانش مهندسی تنها زمانی قادر به قوی ساختن سازه‌های مسکونی و غیرمسکونی است که توانسته باشد از طریق زبان و ادبیات اجتماعی به درون ذهنیت جامعه نفوذ کند و جامعه را قانع و تحریک به عملی کردن دانش خود کند. بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هژمونیک شدن دانش مهندسی بر میدان مطالعات زلزله نه تنها ممکن است منجر به کنترل فاجعه زلزله نگردد، بلکه ممکن با ضعیف ساختن توان جامعه در برخورد با این پدیده و به بیراه بردن منابع اجتماعی، فاجعه را فاجعه‌تر کند.

1. Intersubjectivity

نگاه رویکرد غالب به مردم چگونه است؟

پارادایم غالب «خطر» به مردم به عنوان افرادی می‌نگرد که قادر به اتخاذ تصمیم‌های مناسب به هنگام برخورد با بلایا نیستند. به لحاظ مفهومی، مفهوم «عقلانیت بسته» یا «عقلانیت محدود» به معنای آن است که مردم فاقد اطلاعات کافی برای اتخاذ تصمیم‌های درست در برخورد با خطرات‌اند. اگرچه «رفتار انسانی عموماً عقلانی یا منطقی است» اما «محدود به ادراک و شناخت پیشین است» (Tobin and montz, 1997: 5). بنا به پارادایم غالب، می‌توان تراژدی طوفان میانمار در سال ۲۰۰۸ را نمونه‌ای از فجایع دانست که ریشه در چنین محدودیت‌هایی داشت. مردم محلی فاقد اطلاعات یا شناخت درست در خصوص قریب‌الوقوع بودن طوفان بودند و به همین دلیل نتوانستند تصمیم بگیرند که آن منطقه را تخلیه کنند. بنا به این رویکرد، حتی زمانی که مردم از اطلاعات کافی برخوردارند این به آن معنا نیست که مردم به ضرورت دانش خود را به شکل مناسبی پردازش می‌کنند و آن را مبنای تصمیم‌های خود قرار می‌دهند. مردم حتی در چنین وضعیت‌هایی نیز بر مبنای مجموعه محدودی از گزینه‌ها عمل می‌کنند. به عنوان مثال، مردم نیواورلئان با وجود آنکه از قبل با هشدارهای روشن در خصوص وقوع طوفان کاترینا باخبر بودند، محل زندگی خود را ترک نکردند (Fordham and et al., 1997: 7). برتون، کیتس و وایت در این باره می‌نویسند: «در حقیقت بعید است افراد از اطلاعات کامل برای ارزیابی وقوع بلایا یا روندهای جایگزین کنش برخوردار باشند. افراد حتی اگر چنین اطلاعاتی را در اختیار داشته باشند، در پردازش این اطلاعات با مشکل روبه‌رو خواهند بود و در بسیاری از موارد آنها اهدافی به غیر از بالا بردن سودمندی مورد انتظار را دنبال می‌کنند. همانند تمامی دیگر فرایندهای تصمیم‌گیری انسانی، محدودیت‌های افراد در اتخاذ تصمیم‌های عاقلانه در برخورد با خطرهای طبیعی بسیار زیاد است» (Burton and et al, 1978: 52).

نتیجه آنکه، بنا به این رویکرد، مردم باید آموزش ببینند، راهنمایی و مدیریت شوند. این رویکرد معتقد به یک رابطه سلسله‌مراتبی «فرمان دادن و کنترل کردن»، از بالا به پایین، در برخورد با مردم به هنگام وقوع بلایا و فجایع است. فرض این رویکرد بر آن است که به هنگام وقوع بلایا مردم عقلانیت خود را از دست می‌دهند و طبق دستورهای روشن مقام‌های مسئول رفتار نمی‌کنند (Tierney, 2005).

نگاه رویکرد غالب به جامعه چگونه است؟

اگر طبیعت مقصر است، پس بی‌تردید فاجعه نمی‌تواند نتیجه نظام‌های اقتصادی، سیاسی، یا اجتماعی یا ناهماهنگی‌های موجود در کنش متقابل میان این سیستم‌ها باشد. تصور بر آن است که این نظام‌ها و کنشگران درونی آنها فقط قادر به توصیف فاجعه و پیامدهای وقایع‌اند و به همین دلیل توانایی جامعه در پاسخ گفتن به فجایع به شکلی آشکار محدود است. هیووت در این باره می‌نویسد: «در پارادایم غالب وقوع فجایع به طبیعت نسبت داده می‌شود. به هر روی، در کنار این باور، باوری به همین میزان قدرتمند نیز وجود دارد که به ما می‌گوید جامعه باید در برخورد با فاجعه مبادرت به انجام کاری بکند. اما به «این کار» به عنوان موضوعی مربوط به سیاست عمومی نگریسته می‌شود که باید به وسیله امکانات پیشرفته مدیریتی، ژئوتکنیکی، و ژئوفیزیکی پشتیبانی و حمایت شود. حتی در میان جامعه‌شناسان علاقمند به این موضوع این احساس قوی وجود دارد که فعالیت هر روزه یا «روزمره» مردم نه تنها کمکی به حل مشکل نمی‌کند، بلکه مشکلات را بیشتر می‌کند. به عبارت دیگر، تصور بر آن است که ساختار مسئله بلایا به گونه‌ای است که حل آن وابسته به نسبت میان نیروهای طبیعت و نیروهای فنی و نهادی پیشرفته‌ای است که در مقابل آن قرار می‌گیرند» (Hewitt, 1983: 6).

مؤلفه‌های مسئله آفرین در این رویکرد

بی‌شک، پارادایم غالب خطر در افزایش دانش فنی انسان در خصوص کنترل برخی از ابعاد نیروی طبیعت، در مقاوم ساختن محیط‌های مسکونی و تا حدودی در متقاعد کردن انسان‌ها به فاصله گرفتن از پهنه‌های خطر مؤثر بوده است. به هر روی، این پارادایم از کمبودهای جدی رنج می‌برد که مهم‌ترین آنها را می‌توان چنین برشمرد:

۱. پارادایم غالب همه علل وقوع فجایع را مورد توجه قرار نمی‌دهد؛
۲. پارادایم غالب با تأکید بسیار بر فرایندهای فیزیکی، نیروهای اجتماعی را نادیده می‌گیرد؛
۳. پارادایم غالب همه پیامدهای فاجعه را مورد توجه قرار نمی‌دهد. مرگ، مجروح شدن و از دست دادن اموال تنها پیامدهای فاجعه نیستند؛
۴. پارادایم غالب بیشتر بر آمادگی و واکنش تأکید می‌کند و در آن توجه چندانی به چگونگی کاستن از میزان ریسک صورت نمی‌گیرد؛
۵. پارادایم غالب در بهره گرفتن از مزایای تمامی راه‌حل‌ها و اقدام‌های مناسب در برخورد با ریسک ناتوان است؛
۶. در کل، پارادایم غالب فهم محدودی از علل فجایع و راه‌حل‌های برخورد با آنها ارائه می‌کند و به ویژه در فهم ماهیت آسیب‌پذیری جامعه و توان جامعه در برخورد با ریسک با شکست روبه‌رو می‌شود.

خطرات طبیعی به عنوان عمل «جامعه»

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، جنبش حقوق مدنی، جنبش جنگ با فقر و جنبش محیطی در حال ظهور، شرایطی را فراهم آوردند که مدیران بحران، دانشمندان علوم اجتماعی و کسانی که تحت تأثیر پیامدهای بلایا و خطرها بودند، مفروضات پارادایم غالب را به پرسش گیرند. به علاوه، تحقیقات و پژوهش‌های میدانی که در دهه ۱۹۷۰ در خصوص بلایا صورت می‌گرفت، روشن ساخت که عوامل ساختاری (ساختار اجتماعی) پیچیده‌ای در شکل گرفتن بلا سهمیم‌اند. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، ناکامی رویکردهای فناورانه به بلایا در کاستن از اثرات خطر در امریکا و وقوع ویرانی‌های گسترده در حوادثی از طوفان هوگو در ۱۹۸۹، زلزله *Lomba Prieta* در ۱۹۸۹، زلزله نورث ریج در ۱۹۹۴، طوفان آندرو در ۱۹۹۲ و طغیان‌های می‌سی‌سی‌پی در ۱۹۹۳، پژوهشگران را وادار به بررسی انتقادی مفروضات پارادایم غالب کرد. شکست مهندسی ساختاری پیشرفته جهانی در زلزله کوبه در ژاپن در سال ۱۹۹۵ که در آن ۶ هزار نفر کشته شدند و ساختمان‌های بسیاری ویران شد، انتقادات به پارادایم غالب را به اوج رساند. در همین زمان، شناخت فزاینده در خصوص تأثیر متفاوت بلایا بر جمعیت بر اساس نژاد، طبقه، سن، معلولیت و جنسیت پرسش‌های بسیاری در خصوص استقرار نابرابر جمعیت در مقابل خطرها را مطرح ساخت. تحول دیگر انجام تحقیقات جدید انسان‌شناسی و دیگر رشته‌های علوم اجتماعی بود که با خود شواهد بسیاری را فراهم آوردند که نشان می‌داد مردم معمولاً از دانش بومی در خصوص برخورد با پدیده‌های طبیعی برخوردارند که می‌تواند خطرهای آنها را کاهش دهد. به هر روی، مدرنیزاسیون و فرایند تحولات فناورانه در عین از میان بردن این دانش، زمینه آسیب‌پذیری بیشتر جامعه را فراهم آورده و با شکل دادن به جریان‌های نابرابر در جامعه و توزیع نابرابر منابع و به وجود آوردن جمعیت‌های ضعیف، امکان خلق فجایع طبیعی را بیشتر ساخته است (Jean scandlyn and et al, 2010: 34-35). تحولات فکری و تاریخی یاد شده زمینه‌ساز پژوهش برای طرح رویکردها و نظریه‌های جدید در خصوص خطرها و بلایا شد که در تحلیل خطر عوامل اجتماعی، دانش بومی و

نابرابری را مورد توجه قرار می‌دهند. «آسیب‌پذیری یا آسیب‌پذیری اجتماعی» مفهومی بود که خلق شد تا پژوهش‌ها و تحلیل‌ها در خصوص نسبت جامعه و خطرهای طبیعی را جهت‌دهی دوباره کند. بنابراین، در ربع آخر قرن بیستم ما با یک گذار در نظریه‌های مربوط به مطالعات خطر مواجهیم: گذار از نظریه‌ای که به خطرها و فجایع به عنوان «رویدادهایی اصولاً طبیعی و غیر قابل انتظار» نگاه می‌کند به دیدگاهی یا نظریه‌ای که به آنها به عنوان «پیامدهای قابل انتظار» کنش متقابل میان انسان و محیط نگاه می‌کند. این گذار نظری، خود، منجر به تمرکز بر «آسیب‌پذیری اجتماعی» شد: چرا برخی افراد، گروه‌ها، اجتماع‌ها و ملت‌ها، نسبت به دیگران، در مقابل خطرها و بلایا آسیب‌پذیرترند؟ (Jean scandlyn and et al, 2010: 27-28).

دومبوروسکی می‌نویسد که کار (Carr, 1932) «نخستین پژوهشگر در این حوزه بود که کوشید به فجایع از منظر کنش اجتماعی نگاه کند» (Dombrowsky, 1998: 24). کار در سال ۱۹۳۲ می‌نویسد: «هر طوفان، زمین‌لرزه و سیل فاجعه نیست. فاجعه را باید بر مبنای آنچه که انجام می‌دهد، یعنی با وقوع فاجعه شناخت. بنابراین، تا هنگامی که یک کشتی از طوفان جان سالم به در می‌برد، تا هنگامی که شهر در مقابل تکان‌های زلزله مقاومت می‌کند و تا هنگامی که سیل‌بندها استوارند، هیچ فاجعه‌ای وجود ندارد. این فروپاشی «نظام-های حفاظت‌کننده فرهنگی» است که یک فاجعه را فاجعه می‌سازد» (Carr, 1932, 207). دومبوروسکی در شرح آنچه که کار می‌گوید، نوشته است: «نتیجه‌گیری کار نشان می‌دهد که فجایع نتیجه فعالیت‌های انسان‌اند نه نیروی‌های طبیعی یا ماوراءطبیعی. فجایع فقط حاصل فروپاشی نظام‌های فرهنگی‌اند. بنابراین، آنها اساساً انسان ساخته‌اند. در نتیجه، انسان مسئول نتیجه کنش‌ها و همچنین کوتاهی‌ها و قصورهای خود است» (1998 : 24-25). (Dombrowsky, 25).

سال‌ها بعد، جامعه‌شناس و پژوهشگر حوزه بلایا، انریکو کوارنتلی با تأکیدزایی از «حادثه» و اهمیت قائل شدن برای کنش متقابل حادثه با جامعه و تأثیرات آن، مبحثی که نخستین بار کار آن را مطرح ساخته بود را بسط داد. گیلبرت می‌نویسد: «در سطح مفهومی، کوارنتلی با اهمیت قائل شدن به تحلیل جوامع به جای صرف پرداختن به عوامل مخرب بیرونی، آغازگر شیوه جدیدی در پرداختن به بلایا شد ... یکی از نتایج این تغییر در مفهوم‌سازی از بلایا این بود که دیگر به عوامل مخرب بیرونی به عنوان علت بلایا نگریسته نمی‌شد و به آنها فقط به عنوان عامل شتاب‌زا و مؤثر در وقوع بحران و فاجعه‌ای نگریسته می‌شد که به طور مستقیم ریشه در شرایط اجتماعی داشت» (Gilbert, 1998: 13). به همین نحو، توبین و مونتز نشان می‌دهد که چگونه کنش هیووت (1983)، دیگر پژوهشگر برجسته حوزه مطالعات فاجعه، پژوهشگران حوزه خطر را به دلیل تأکید زیاده از حد بر فرایندهای ژئوفیزیکی و نادیده انگاشتن نیروهای اجتماعی به باد انتقاد می‌گیرد. به اعتقاد توبین و مونتز در اندیشه‌های هیووت بر سه نکته تأکید می‌شود:

۱. خطرهای طبیعی را نباید بر مبنای فرایند ژئوفیزیکی تبیین کرد و خطرهای طبیعی فقط وابسته به فرایند ژئوفیزیکی نیستند؛
۲. آگاهی انسانی از خطرهای طبیعی و واکنش به این خطرها فقط وابسته به شرایط ژئوفیزیکی نیست. خطرها بیشتر در پیوند با مسائل، فشارها، اهداف و ریسک‌های جامعه‌اند؛
۳. علل، مؤلفه‌ها و پیامدهای فجایع طبیعی بر مبنای شرایط یا رفتار خاص هر یک از حوادث مصیبت بار تبیین نمی‌شود. عوامل مهم در فهم علل، مؤلفه‌ها و پیامدهای فجایع طبیعی عبارت‌اند از نظم اجتماعی، رابطه هر روزه آن با زیستگاه جامعه و در نهایت شرایط تاریخی کلانی که جامعه را شکل می‌بخشند (Tobin and Montz, 1997: 11-12).

دنيس ميلتي، پژوهشگر دانشگاه کلرادو، در نقد شیوه برخورد جامعه امریکا با خطرهای طبیعی می‌نویسد: «بزرگ‌ترین خطا در این کشور (امریکا) در خصوص خطرهای طبیعی این است که ما مشکلات و مسئولیت‌های خود در این حوزه را بر عهده نمی‌گیریم و به سرزنش طبیعت یا خدا می‌پردازیم» (Mileti, 2001). جیمز لی بیت، یکی از مدیران سابق آژانس فدرال مدیریت بحران، همین نکته را به نحوی دیگر باز می‌گوید: «بزرگ‌ترین ویرانی‌های ناشی از بلایا در دهه گذشته را ما در نتیجه ترکیب مرگبار طبیعت غضب‌آلود و تصمیم‌های انسانی تجربه کرده‌ایم» (Witt, 2001).

ظهور پارادایم «آسیب‌پذیری اجتماعی»

به باور گری وب، نتیجه کلی تحولات عینی و نظری که در بالا از آن سخن گفته شد این بود که «بلایا رویدادهای اجتماعی‌اند»: آنها ریشه در الگوهای سکونت انسانی، فرایندهای سیاسی اجتماعی و خطاهای فناورانه دارند. تأثیرات آنها نیز به طور تصادفی در جامعه توزیع نمی‌شود، برعکس پیامدهای این رویدادهای ویرانگر در راستای محورهایی همچون طبقه، نژاد، جنسیت و ... نظم و الگو می‌یابد (Webb, 2007: 278). این تشخیص زمینه‌ساز آفرینش مجموعه‌ای وسیع از تحقیقات توسط پژوهشگران متفاوت شد که مجموع آنها، امروزه، پارادایمی به نام پارادایم «آسیب‌پذیری اجتماعی» را شکل می‌دهد: جغرافیدانان به بررسی آسیب‌پذیری مردمی پرداختند که در «مکان‌های خطرناک» زندگی می‌کنند (Cutter, 2001)، انسان‌شناسان به مطالعه تأثیر بلایا بر زندگی فرهنگی پرداختند (Oliver-Smith, 1996)، متخصصان علوم سیاسی سعی در بررسی و ارزیابی چالش‌های بوروکراتیک و اجرایی ایجاد شده به وسیله بلایا داشتند (Sylves and Waugh, 1969)، اقتصاددانان کوشیدند تأثیرات مالی این بحران‌های عظیم را مورد بررسی قرار دهند (Dacy and Kunreuther, 1969) و بالاخره جامعه‌شناسان کوشیدند علل اجتماعی بلایا، فرایندهای اجتماعی قبل و هنگام و بعد وقوع آنها و پیامدهای اجتماعی آنها را مورد توجه قرار دهند (Quaranteli and many other sociologist, 1950).

مفهوم آسیب‌پذیری دارای تعاریف متعددی است و افراد و سازمان‌های متفاوت آن را به صورت‌های متفاوت مفهوم‌سازی و تعریف کرده‌اند. به هر روی، از میان این مجموعه تعاریف، اختلاف اصلی میان رویکردهایی است که از آسیب‌پذیری بیشتر آسیب‌پذیری فیزیکی (مادی) را دریافت می‌کنند و رویکردهایی که آسیب‌پذیری را بیشتر در معنای اجتماعی آن می‌فهمند. در ادامه این متن ما از مفهوم آسیب‌پذیری در معنای اجتماعی آن استفاده می‌کنیم. گرگ بنکاف در تعریف آسیب‌پذیری اجتماعی می‌نویسد: «در آغاز دهه ۱۹۸۰، هم برای کشورهای توسعه‌یافته و هم برای کشورهای در حال توسعه آشکار بود که وقتی سخن از «در خطر بودن» گفته می‌شود منظور «بودن در مکان نادرست در زمان نادرست» نیست و فجایع فقط اتفاقات طبیعی و فیزیکی نیستند که مقاومت در برابر آنها نیازمند راه‌حل‌های فناورانه عظیم باشد. بر عکس، به نحوی درست به فجایع به عنوان پدیده‌هایی نگریسته شد که پیش از هر چیز حاصل کنش‌های انسان است و در حالی که خطرهای اموری طبیعی‌اند، فجایع اموری طبیعی نیستند. نظام‌های اجتماعی به واسطه ایجاد شرایط نابرابر اجتماعی برخی از گروه‌های مردمی را نسبت به گروه‌های دیگر مستعد پذیرش فاجعه می‌سازند و از این طریق جامعه را به صورت نابرابر در معرض خطر قرار می‌دهند. نابرابری‌های یاد شده به طور عمده حامل روابط قدرت (طبقه‌ای، سنی، جنسی، قومیتی و ...) موجود در هر جامعه‌اند» (Bankoff, 2006).

نظریه آسیب‌پذیری اجتماعی به معرفی عاملان یا کنشگران داستان می‌پردازد، نتایج کنش‌های آنها را توضیح می‌دهد، جهت واکنش‌های مناسب را نشان می‌دهد و پیش‌بینی می‌کند که اگر واکنش‌های مناسب در مقابل خطرها انجام شود (یا نشود) چه چیزی در آینده اتفاق خواهد افتاد. بنابراین، نظریه آسیب‌پذیری اجتماعی؛ نظریه-ای واحد نیست. نظریه‌ای که می‌خواهد به توصیف، تبیین و پیش‌بینی آسیب‌پذیری اجتماعی به بلایا بپردازد باید هم عوامل تعیین‌کننده اجتماعی و هم عوامل تعیین‌کننده محیطی را مورد توجه قرار دهد و به تحلیل علیت در سطوح چندگانه بپردازد. پیچیدگی مسئله خطر و تعامل آن با جامعه انسانی، باعث شده است که پارادایم آسیب-پذیری اجتماعی مجموعه‌ای از نظریه‌ها را در درون خود جای دهد که یک به وجهی از مسئله آسیب‌پذیری جامعه در مقابل خطرهای طبیعی می‌پردازند: برخی نظریه‌ها سعی در تشریح نسبت نظم اجتماعی با مسئله بلایای طبیعی دارند، برخی دیگر نسبت نظم نهادی جامعه با مسئله خطرهای طبیعی را مورد توجه قرار می‌دهند، برخی سخن از نسبت فرهنگ با آسیب‌پذیری جامعه در مقابل خطرات می‌گویند و ...

نتیجه‌گیری: یک رویکرد ترکیبی

لزوم دستیابی به یک نظریه ترکیبی کالبدی-اجتماعی برای تبیین مسئله آسیب‌پذیری جامعه در مقابل خطرهای طبیعی مهم‌ترین درسی است که مرور نظریه‌های بالا به ما آموخت. به نظر می‌رسد تأکید صرف بر هر یک از وجوه نظری بالا می‌تواند مانع از دستیابی پژوهشگران فاجعه به یک فهم عمیق از روابط میان فاجعه و ساختار اجتماعی شود و آنها را در بند مشکلاتی همچون ساده‌سازی یا تقلیل‌گرایی گرفتار آورد. بنابراین، در این اینجا سعی ما معطوف به فراتر رفتن از نظریه‌های فقط اجتماعی یا مهندسی و ارائه نظریه‌ای ترکیبی در خصوص عوامل تأثیرگذار بر آسیب‌پذیری جامعه در مقابل خطرهای طبیعی بود. اگر نظریه ترکیبی خود را مبتنی بر مسائل بالا تدوین کنیم، می‌توانیم مدعی شویم که نظریه آسیب‌پذیری در برابر خطرهای طبیعی نظریه‌ای است که به مسائل زیر حساس است: مسئله کیفیت کالبدی جامعه (اعم از ابعاد سازه‌ای و غیرسازه‌ای آن)، مسئله نظم نهادی جامعه، مسئله مشارکت اجتماعی، مسئله باورهای فرهنگی، مسئله نظم اقتصادی و بالاخره مسئله عدالت. بنا به این نظریه ترکیبی، اگرچه خطرهای طبیعی همواره وجود دارند، فاجعه شدن آنها حاصل عمل انسانی و نوع نظم اجتماعی است که این پدیده‌های طبیعی در آن حادث می‌شوند. بنابراین، اگر یک جامعه بتواند سامان اجتماعی و کالبدی خود را به شیوه‌ای کارآمد صورت‌بندی و تدوین کند، نظم نهادی مناسب برای روبه‌رو شدن با خطرهای طبیعی را به وجود آورد، مسئولیت‌پذیری مردمان خود در لحظه‌های وقوع خطرهای طبیعی را تقویت کند و بالاخره مسئله عدالت را در کانون آرمان‌های اجتماعی خود جای دهد، پیامدهای خطرهای طبیعی برای آن جامعه محدود می‌شود و جامعه در سازگاری با محیط طبیعی به حیات اجتماعی خود تداوم می‌بخشد.

منابع

آرون، ر. (۱۳۷۲). *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*. ترجمه باقر پرهام. چاپ سوم. تهران: نشر انقلاب اسلامی.

دورکیم، ا. (۱۳۶۹). *درباره تقسیم‌کار اجتماعی*. ترجمه باقر پرهام. چاپ اول. تهران: کتابسرای بابل.

فی، ب. (۱۳۸۱). *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*. ترجمه خشایار دیهیمی. چاپ اول. تهران: طرح نو.

کوزر، ل. (۱۳۷۲). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی.

همیلتون، پ. (۱۳۷۸). تالکوت پارسونز. ترجمه علی برزگر. چاپ اول. تهران: نشر مرنديز.

Alexander, D. (2000). *Confronting Catastrophe*. New York: Oxford University Press.

Bankoff, G. (2001). Rendering the World Unsafe: 'Vulnerability' As Western Discourse. *Disasters*. 25 (10): 19-35.

Bankoff, G. (2003). *Cultures of Disaster: Society and natural hazard in the Philippines*, London: Routledge Curzon.

Bankoff, G. (2003). Vulnerability as a Measure of Change in Society. *International Journal of Mass Emergencies and Disasters*. 21:5-30.

Barton, A. H. (1969). *Communities in Disaster: A Sociological Analysis of Collective Stress Situations*. Garden City. NY: Doubleday and Company, Inc.

Blaikie, P., Cannon, T., Davis, I., and Wisner, B. (1994). *At Risk: Natural Hazards, People's Vulnerability, and Disasters*. London: Routledge.

Burton, I., Kates R., and White, G. (1993). *The Environment as Hazard* (2nd ed.). NY: Guilford Press.

Cannon, T. (1994). Vulnerability Analysis and the Explanation of 'Natural' Disasters. Chapter 2 (pp. 13-30) in *Disasters, Development and Environment*, A. Varley (ed.). London: Wiley.

Cannon, T. (2000). Vulnerability Analysis and Disasters. In: D. J. Parker, ed., *Floods*, Vol. 1, pp. 45-55. London: Routledge.

Choate, F. (2005). 2005 Hurricane Season: Hurricanes Katrina, Rita, and Wilma. What Will It Take to Make People Repent? www.repentnow.com.

Dombrowsky, W. R. (1998). Again and Again – Is a Disaster What We Call a 'Disaster'? Chapter 3 in *What Is A Disaster*. E. L. Quarantelli (ed.). London and NY: Routledge.

Drabek, T. E. (1986). Human System Response to Disaster: An Inventory of Sociological Findings. New York: Springer-Verlag.

Dudley, E. (1993). *The Critical Villager: Beyond Community Participation*. London: Routledge.

Dunlap, R. and et al. (2007). *Environmental sociology*. in Clifton, D. Bryant and Dennis, L. Peck (ed.), 21st Century Sociology: A Reference Handbook, Sage publication.

Duran, L. R. (Center for Co-ordination for Disaster Prevention in Central America). (1999). *The Social Impact of Disaster*. Pp. 16-18 in Ingleton.

Dynes, R. R. (1993). Disaster Reduction: The Importance of Adequate Assumptions about Social Organization. *Sociological Spectrum*, Vol. 13, pp. 175-192.

- Dynes, R. R. (1997). *The Lisbon Earthquake in 1755: Contested Meanings In The First Modern Disaster*. Newark, DE: University of Delaware, Department of Sociology and Criminal Justice, Disaster Research Center, Preliminary Paper 255. Downloadable from: www.udel.edu/DRC/preliminary/255.pdf (32 pages)
- Dynes, R. R. (1994). Community Emergency Planning: False Assumptions and Inappropriate Analogies. *International Journal of Mass Emergencies and Disasters*
- Dynes, R. R. and Drabek, T. E. (1994). The Structure of Disaster Research: Its Policy and Disciplinary Implications. *International Journal of Mass Emergencies and Disasters* 12:5-23
- Erikson, Kai. , 1989. *A New Species of Trouble – The Human Experience of Modern Disasters*. New York and London: W.W. Norton & Company.
- Fordham, M. (1998). Participatory Planning for Flood Mitigation: Models and Approaches. *Australian Journal of Emergency Management* (summer): pp. 27-33.
- Fordham, M. and et al. (2010). Understanding Social Vulnerability, in Deborah. s. k. and et al. (ed.). *Social Vulnerability*, New York: CRC Press.
- Fritz, C. E. (1961). *Disaster*. Pp. 682-694 in *Contemporary Social Problems*, edited by R. K.Merton and R. A. Nisbet. New York: Harcourt, Brace, and World.
- Hewitt, K. (1995). *Sustainable Disasters? Perspectives and Powers in the Discourse of Calamity*. In: J. Crush, ed., *Power of Development*, pp. 115-128. London: Routledge.
- Hewitt, K. (1998). Excluded Perspectives in the Social Construction of Disaster. Pp. 75-91 in E.L. Quarantelli (Ed.). *Whatis a Disaster? Perspectives on the Question*. New York: Routledge.
- Hewitt, K. 1995. Excluded Perspectives in the Social Construction of Disaster. *International Journal of Mass Emergencies and Disasters*, 13:317-339.
- Hewitt, K., 1996. *Regions of Risk: A Geographical introduction to disasters*. Harrow, Essex, UK: Longman.
- Hewitt, K., ed. (1983). ed., *Interpretations of Calamity*. Boston: Allen and Unwin.
- Hooke, W. (National Science and Technology Council). (1999). *Progress and Challenges in Reducing Losses From Natural Disasters*. pp. 280-283 in Ingleton.
- Kinsella, J. (2006). Shaking the Powers of Heaven. *Omega Letter* 53:9 (13 February). www.omegaletter.com.
- Kreps, G. A. (1984). Sociological Inquiry and Disaster Research. *Annual Review of Sociology*, 10: pp. 309-330.

- Marcus, I. and Cook, B. (2005). PA Sermon: Katrina Was Allah's Punishment. (20 September). www.christdot.org.
- Mileti, D. (2001). Risk Assessment. Presentation given April 1, 2001, *National Symposium on Mitigating Severe Weather Impacts--Design for Disaster Reduction*, Tulsa Convention Center, Tulsa OK, March 31-April 5.
- Mileti, D. (1999). *Disasters by Design: A Reassessment of Natural Hazards in the United States*. Washington, D. C.: Joseph Henry Press.
- Mileti, D. and et al. (1995). Toward An Integration of Natural Hazards and Sustainability. *The Environmental Professional* 17: 117-126.
- Mileti, D. and et al. (1999). A Sustainability Framework for Natural and Technological Hazards. pp. 17-39 in Mileti (ed.). *Disasters by Design*. Washington, D.C.: Joseph Henry Press.
- Mileti, D. and et al. (1995). "Toward An Integration of Natural Hazards and Sustainability." *The Environmental Professional* 17: 117-126.
- Mileti, D. and et al. (1999). A Sustainability Framework for Natural and Technological Hazards. Pp. 17-39 (Chapter 1) in *Disasters by Design*. Washington, D.C.: Joseph Henry Press.
- Oliver-Smith, A. (1998). "Global Changes and the Definition of Disaster." Pp. 177-194 in E. L. Quarantelli (ed.). *Whatis a Disaster? Perspectives on the Question*. New York: Routledge.
- Oliver-Smith, A. (1998). Global Changes and the Definition of Disaster. Pp. 177-194 in E. L. Quarantelli (ed.). *Whatis a Disaster? Perspectives on the Question*. New York: Routledge.
- Peek, L. (2008). Children and Disasters: Understanding Vulnerability, Developing Capacities, and Promoting Resilience. *Children, Youth and Environments* 18 (1): 1-29.
- Peek, L. (2009). Age. Pp.155-186 in *Social Vulnerability to Disasters*, edited by B. Phillips, D. S. K. Thomas, A. Fothergill, and L. Blinn-Pike. Boca Raton, FL: Taylor and Francis.
- Phillips, B. D. (1993). Cultural Diversity in Disasters: Sheltering, Housing, and Long Term Recovery. *International Journal of Mass Emergencies and Disasters*, 11: 99-110.
- Pickles, J. and ed., (1995). *Ground Truth: The Social Implications of Geographic Information Systems*. New York: Guilford.
- Quarantelli, E. L. (1987). What Should We Study? Questions and Suggestions for Researchers about the Concept of Disasters. *International Journal of Mass Emergencies and Disasters* (March), Vol. 5, No. 1, 7-32.
- Quarantelli, E. L. (1978). *Disasters: Theory and Research*. Beverly Hills, CA: Sage.

- Quarantelli, E. L. (1998). "Epilogue: Where Have We Been And Where Might We Go?" Pp. 234-2732 in E. L. Quarantelli (Ed.). *What is a Disaster?* NY: Routledge.
- Quarantelli, E. L. (Ed.). (1998). *What is Disaster?* London: Routledge.
- Quarantelli, E. L. 1989. Conceptualizing Disasters from a Sociological Perspective. *International Journal of Mass Emergencies and Disasters*, 7: 243-251.
- Reagan, D. R. (2005). Hurricane Katrina: The Prophetic Significance. *Lampighter* 26:6 (October): 3-10.
- Russell R. D., B. DeMarchi, and C. Pelanda. (1987). *Sociology of Disasters: Contributions of Sociology to Disaster Research*. Milan, Italy: Franco Angeli.
- Russell, D. (1994). Community Emergency Planning: False Assumptions and Inappropriate Analogies. *International Journal of Mass Emergencies and Disasters*.
- Scandlyn, J. and et al. (2010). Theoretical framing of worldviews, values, and structural dimensions of disasters, in Deborah. s. k. and et al. (ed.). *Social Vulnerability*, New York: CRC Press.
- Stallings, R. A. (1986). Reaching the Ethnic Minorities: Earthquake Public Education in the Aftermath of Foreign Disasters. *Earthquake Spectra*, 2: 695-702.
- Steinberg, Ted. 2000. *Acts of God -- The Unnatural History of Natural Disaster in America*. Oxford: Oxford University Press.
- Stern, G. (2007). *Can God Intervene? How religion explains natural disasters*. United States, Praeger.
- Tierney, K., Petak, W., and Hahn, H. (1988). *Disabled Persons and Earthquake Hazards*. Boulder, CO: Institute of Behavioral Science, Program on Environment and Behavior, Monograph, 46.
- Tierney, Kathleen J, Michael K. Lindell and Ronald W. Perry. (2001). *Facing the Unexpected: Disaster Preparedness and Response in the United States*. Washington DC: Joseph Henry Press.
- Tierney, Kathleen, Lindell M. and Perry, R. (2001). *Facing the Unexpected: Disaster Preparedness and Response in the United States*. Washington, D. C.: Joseph Henry Press. Downloadable at: www.nap.edu/catalog/9834.html.
- Tobin, G. A. and Burrell E. Montz. (1997). *Natural Hazards: Explanation and Integration*. New York and London: The Guilford Press.
- Toft, B. (1992). The Failure of Hindsight. *Disaster Prevention and Management*, Vol. 1, No. 3, pp. 48-60.
- Twigg, J. (Benfield Greg Hazard Research Centre, University College London). (2001). Physician, Heal Thyself? The Politics of Disaster Mitigation. Disaster Management Working Paper #1. <http://bghrc.com>.

- Twigg, J. and Bhatt, M., (1998). *Understanding Vulnerability: South Asian Perspectives*. London and Colombo: IT Publications.
- Von Kotze, A. (1999). A New Concept of Risk? Pp. 33-40 in A. Holloway (ed.), *Risk, Sustainable Development and Disasters*. Cape Town, South Africa: Periperi Publications.
- Webb, G. (2007). The Sociology of Disaster. In Clifton, D. Bryant and Dennis, L. Peck (Ed.), *21st Century Sociology: A Reference Handbook*, Sage publication.
- Wesley, J. (1730). The Cause and Cure of Earthquakes. Edited by George Lyons with corrections by Ryan Danker. Nampa, ID: Wesley Center for Applied Theology, Northwest Nazarene University. www.theamericanview.com/index.php?id=501.
- White, G. F., R. W. Kates and Ian Burton. September/December (2001). Knowing Better and Losing Even More: The Use of Knowledge in Hazards Management. *Environmental Hazards*, Vol. 3, Numbers 3-4, pp. 81-92.
- Wisner, B. (2000). Capitalism and the Shifting Spatial and Social Distribution of Hazard and Vulnerability. *Australian Journal of Emergency Management* 16 (2): 44-50.
- Wisner, B. (2001a). NGOs and the Neoliberal State: Why Post-Mitch Lessons Didn't Reduce El Salvador's Earthquake Losses. *Disasters* (forthcoming).
- Wisner, B. (2001b). Urban Social Vulnerability to Disaster in Greater Los Angeles. In: S. Sassen, ed., volume on cities for UNESCO's *Encyclopedia of the Life Support Systems*. Paris: UNESCO.
- Wisner, B. (2001c). Disasters: What the United Nations and its World Can Do. *United Nations Chronicle* 37, 4, pp. 6-9.
- Witt, J. L. (2001 April 3). Keynote Presentation, Session III, *National Symposium on Mitigating Severe Weather Impacts--Design for Disaster Reduction*, Tulsa Convention Center, Tulsa OK, March 31 to April 4, 2001.